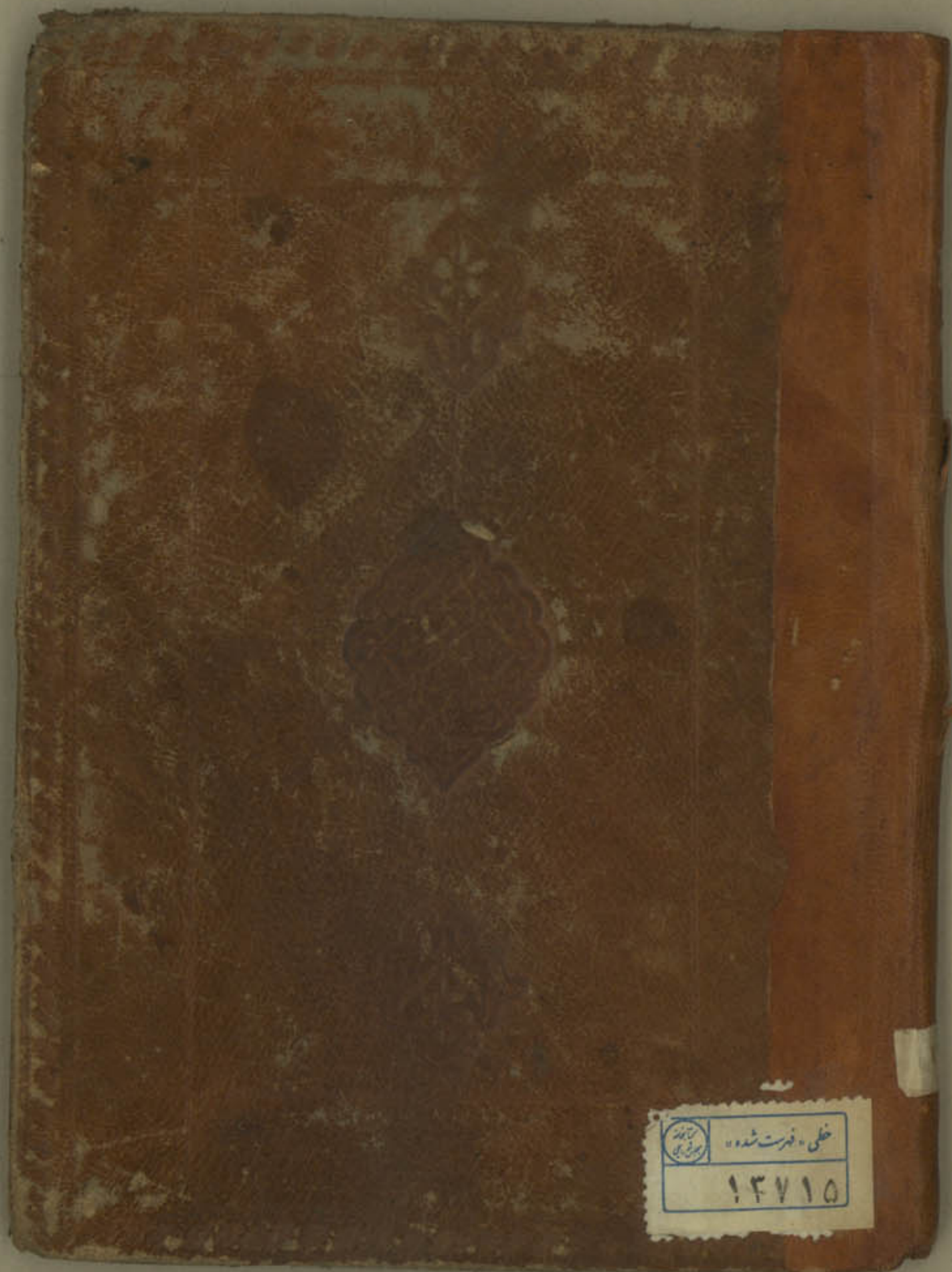


۱۱۱ نو

بازدید شد
۱۳۸۵

۱۰۳۲۳ - خی

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۲۰۷۱

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب جنگ نظم فارسی و عربی - ترجیع بند ... قصیده ... [illegible]
مؤلف قصیده ... لاری - قصیده ... و غیره
موضوع
شماره قفسه ۱۰۲۷۱۵
شماره ثبت کتاب ۸۶۷۶۲

خطی - فهرست شده
۱۲۷۱۵

٦١

باسمه تعالی

فهرست این مجموعه

۱ - ترجیع بند مشتاقعلی شاه کرمانی ص ۱

۲ - قصیده مدح حضرت امیر المؤمنین علیه از لاری متخلص بصحبت متوفی ۱۳۵۱ ص ۷

۳ - تخمیس قصیده فرزدق از حاج عبدالنبی اسدی بغدادی که در حیات وی نوشته شده و چاپ نشده در ذریعه نامی از این تخمیس نیست و در کواکب السماء علامه سماوی نیز نام این شخص دیده نشد ص ۱۵

۴ - اشعار دیگری از شخص مزبور که بعد از فوتش نوشته شده اند از جمله تاریخ تجدید بنای مشهد عسکریین علیهما السلام در سامرا ص ۳۰

~~۵ - شرح بیان نکات مؤلف عالم فاضل مولی یحیی شیبک متخلص بفتاحی و تفاحی و خماری و اسراری که از اکابر شعرای قرن نهم و در ریحانة الادب ۲/۲۶۹ بعنوان سیبک ترجمه شده و دارای مؤلفات دیگری است که بعضی چاپ شده است [redacted] در ذریعه ۱۳/۲۴ که نام از او نوشته فرموده است آغاز آن حمد خدا را که چشمه چشمه جلوه حق دریا شست دو حد کمال الخ و نسخه ای که از او بافضل است نزد آقای شرف الدین موجود است انتهی و چون بحمدالله این نسخه تمام است تاریخ تالیف که ۸۴۲ هجری است در آخرش آمده~~ ص ۴۹

متعلق بجعفر [redacted] ۷ - رجب - ۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجیع بند من کلام مشتاق علی‌شاه کرمانی در مدح جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله

چو اراده شه ذو الکرم بظهور ذات تعلقی … بکمال ذات شه قدم بجمال خویش تعشقی

که تو جوهر صمد منی به تجلیات احدیتش … ز ازلیت ابدیتش بکمال ذات تحققی

شه مطلقی همه عرش و آن بکمال قاف جهانیان … ز نهان عیان شده شان آن که نمایه راه تطرقی

بجناب حضرت خواص ز کمال امتزاد داد … به ثنا و حمد گشوده لب به تضرعی به تملقی

سوی حق چو کرد ادامتی بکشود لطف اشفعی … ز حضور رفعت کرامتی به کمال قرب تفرقی

چو خدا ز همت جانبش چو قبول کرد بشفاعتش … ز حیا رخ بالطافتش بنمود رشح تعرقی

ز فیوض رشحه انعرق فیضات قطرات خلق … که تمکن حضرت ذات حق بکمال داد تصدقی

رشحات روی بدیع او ملمات خوی شفیع او

لمعات کوی رفیع او به تمام داده تصدقی

تو کجا و وصف کمال او تو کجا و حرف جمال او … تو کجا و نعت خصال او که تمام ضعف و تطرقی

من و وصف دلبر ابلهم من و نعت خسرو جاهلم … تو بگوی سعدی ناظمم که تمام ذوق و تشوقی

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

ضمان نعمت قد دل تو چو سر و گلشن مستقیم … چو بهار روی تو منجلی چو لیال موی تو مدلهم

بدر تو آمده بنده بغلامی ز تو زنده … چو شود اگر که بخنده شود آن دو لعل تو مبتسم

خم موی ار خم چین تو همه دل بدین و دین تو … که بغیر حبل متین تو همه عروه‌ها شده منفصم

من و دست و ذیل عنایتت من و کوی ابر رحمتت … که بر همی ز شفاعتت همه رخنه‌ها شده ملتئم

شده از عنایت فضل تو در حجاب چهار ارتفع … شده از کفایت عدل تو درکات ها و به منقسم

صفحات روی نکوی تو ز لوامع آمده منجلی … قطرات ثبت عدوی تو بمقامع آمده منقصم

بحجم رویم برای تو سوی مروه قصد صفای تو … که بمستجار لقای همه عاشقان شده ملتزم

غبرات خاک رهت بود ز اعتبات بارگه تو را … همه سالکان شده مکتحل همه واصلان شده ملتثم

من دعرم

من و عزم منتجع تو من قصد مسجد حج تو … که بغیر حصن حصین تو همه حصنها شده منهدم

من و عشوه دی لطیف تو من و مهر بر نصیف تو … که بغیر ذیل عفیف تو همه دلها شده متهم

من و وصف شاه ملیح من تو بگوی ای فصیح من … که نظام ملک مدیح من شود از بیان تو منتظم

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

بنشین بملک جهان تو که شاد تخت نعیم تو … که بمتقای جلال شان ز سر و بغیر تو متکی

ز شکنج زلف تو مبتلم چو گشوده عقده مشکلم … نه کجا آمده درد دلم نه بسینه آمده در اسکی

چو سنا ختام قد تو چو سرو و نسبت قد تو … چو بکل لطافت خد تو که بسی لطیفی و نازکی

شود دم زد و دو غبار غم شود دم گره عقود هم … چو گشوده دل من قدم تو نهی ز بس مبارکی

تو چو بحر بیحد و منتهی رشحات نم تو عجبها … قطرات هستی ما سوا ز سحاب فیض تو آمده

تو جهان چو آینه سر بسر تو ز هر یک شده جلوه‌گر … ز هزار آینه در نظر شود شاهد و چو یکی

زخت آفتاب سپهر رب شده پرده کاخ جهان چو شب … شب احتجاب تو بی حجب که بتافت مهر چو کوکبی

چو شود

چو شود نهی قدمی برون همه عاشقان تو غرقه خون … ز جفای دست سپهر دون بجناب تو شده متکی

من و عشق لعل تو بر لبان من و عشق و صل تو مطلبی … من و عشق عشق تو مذهبی من و عشق راه تو مسلکی

رخ نیکوان همه دیده‌ام ز بتان حدیث شنیده‌ام … دگری نه بر تو گزیده‌ام که مراتب عقلی و مدرکی

چو بر آن کوی دفا رسی چو بمدح شه صفا رسی … بشنو ز سعدی فارسی نه ز عنصری نه ز رودکی

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

ز جناب حق بنمود ستان چو خطاب آیه یاسین … بنمود بدهت عاشقان چو دل ما چو تو نازنین

رخ ما شکفته ز روی تو دل ما تر ز بوی تو … غبرات حضرت کوی تو بشمرده بر ز نقمه حور عین

ز تو دیده قامت معتدل ملکوتیان شده منجل … تو صفی اول پاک دل بمیان که در ماء و طین

چو تو در بحر کرامتی چو تو لعل کان شفاعتی … چو شود بچشم غنامتی نگری بحال ان غمین

نبأ العظیم بیان تو خلق العظیم نشان تو … شده میهمان خوان تو همه انبیا همه مرسلین

چو عرق که مانده بجار گل چو کرم که مانده بجار دل … ز تو ختم قاطبه رسل بجهان سلالهٔ طاهرین

چو تو را مقام عبد رشد لب تو شیرین‌تر شده | ز دست عیاگر شه که بحضور جبه تو بنشین

شه تو الغایه ذو الکرم منور الکرامه و النعیم | که بغیر نور شه قدم منه ز جهه او ببین

ز حقایق همه آگهی بجز حسن آیه بمرهی | بنمیه نقش آیه الهی چو نمیه دست در آستین

بنوال نعمت ما سبق بکمال بسد ما خلق | بجلال حضرت ذات حق بجمال رحمه عالمین

تو کجا زبان کمال او و تو کجا زبان جمال او | تو کجا بیان خصال او بشنو ز سعدی داد دین

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

تو بیا که آیه والضحی قسم است بر روی تو | دگران لطیفه طاد ما خبری ز طره موی تو

لب سلسبیل کنایتی ز لبت که عین عنایتی | خلق العظیم حکایتی بکمال پاک دو خوی تو

بگو بیان لطیف دل که زند بسجده آب و گل | نگرند زادم پاک دل بجمال روی نکوی تو

نفحات ز همه عنبرین نسمات جنت حور عین | نوحات خلد مخلدین و ز دار حوا که کوی تو

دم جهت شه ذو المنن که به شر آیده از قرن | بمدینه آمده از یمن بمشام جان تو بوی تو

کتب رسایل مکان ز بر دفاتر آسمان | صحف صحایف تا بیان که بخورت و بوی تو

نه بکار جوی تو منقطع ز کسی فیض تو ممتنع | که بکار سبعه ممتنع چو بکیت جرعه جوی تو

چو نهال قد تو رسته شده ره مدعی آمده بسته | که بند ذو الفقار شکسته فقرات پشت عدوی تو

زهی قد رسته ملک ز لبت زخم دلش نمک | رسد این رجا چه نه فلک بکلوش جی ز کدوی تو

ز شراب خانه کن فکان تو شراب بخش بمکیان | مه و مهر و بکر آسمان شده جام کاس و سبوی تو

سخن ز کلام صریح او تو بگوی کیست فصیح او | که سخن برای مدیح او شده نطق نادره گوی تو

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

چو خدای کف بآسمان بنمی ز رخصای محمدی | بچه حد کنم سخن بزبان صفت کمال محمدی

بهشت عدن موحدین بکر بچهره یمارنین | پس ازان بدیده پاک بنگر جمال محمدی

بنگر باتش بولهب بولعین بسکت و ادب | ز جحیم بولهب غضب بنگر جلال محمدی

بحب بکاه شو چنین زنغان خوش متعل | همه فلقهات چو معتدل شده ز اعتدال محمدی

بنگر صفی جلیت را بنگر بحی جمیت را | بنگر کلیم و خلیل را همه در ظلال محمدی

بشعب و باد

بشعیب اهو دفیع بین بذبیح الوطاء ملیح بین | بنشسته خضر و مسیح بین بلب زلال محمدی

بدو در وزه نخوت خصم زد تو بیاس بیره و درکید | ز ازل بسعادتیه ما ابد بنگر جلال محمدی

ز جمال حسن گرفته رخش همه ملک حسن اسیر خوش | خط و خال اسم لطیف وش همه حسن خال محمدی

بحضور طور عیان نگر بظهور نور عیان نگر | تو بیا ظهور عیان نگر ز جمال و حال محمدی

همه آشنای عیان ببین همه تلفای عیان ببین | غرض تو مذاق علی ببین ز شب و جمال محمدی

چو سرود سعدی پاک دل صلوات رحمه لله | لبرای با نشوی خجل صلوات آل محمدی

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله
حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله

قصیده در مدح حضرت شاه ولایت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه من کلام

صحبت لاری من تو ان بع کرمان قصیده است متین و شیرین خوشتر از ما دیدی

ای های گلشن این که بنیاد سر حسن کل کرار آمده | یا سرخ زرد تر که زمین بافر و فر جار آمده

گل لبته از هر سو زرده کلدار چون آتشکده | گلگشت باز مرصده بر سبزه بار آمده

فصل بهاران شده

فصل بهاران شده بلا ای عندلیب مبتلا | کاینک عروست برملا خندان بهار آمده

با آنکه گل و کام او بدریده پیرهن شکفته رو | زین مرغک بیهوده گو خندان با ناله زار آمده

سرو است و گل در بوستان قد و گل آید و بستان | پیلیم وار رهند بستان شکر بحر دار آمده

در سجده سرو سمن قمری به پیشش بسته تن | در بست باغ این بر همن بر سبزه زار آمده

غنچه تبسم ناکند بین گل را که گریبان چاک بین | صنع خدای پاک بین کاینها بدار آمده

سنبل سپید چرد و گل زلیخا یاغی پر ز گل | نرگس برای پاس گل چشمی و بیدار آمده

تا لاله غرق ژاله شد بید موله واله شد | گل شعله جواله شد که از رگ گلی آمده

باد صبا دامن کشان جیب امد اغرق فشان | ریحان چو خط مهوشان اهرمن نگار آمده

لاله است این خونین ورق یا لعل بوده در طبق | بر دامن عکس شفق زاینان نمودار آمده

بر فرق نسرین و سمن چتر شقایق شعله زن | جعد بنفشه بر شکن چون زلف دلدار آمده

شمشاد و سرو دوخته قامت بناز افراخته | مسکین تذرو و فاخته هر دو گرفتار آمده

سوری لبو را مرشده سوسن زبان آور شده / گل صاحب افسر شده بلبل نکهکار آمده
آن شیخ گرفرزانه‌ئی لوطی زمی بیگانه‌ئی / سربت دردیوانه‌ئی در کوی خمار آمده
گل در شمر غواص شد سرو سهی قاص شد / عاشق به بزم خواص شد معشوقه گردار آمده
مرغوله زن مرغ سحر که ساز زر دکه زر / در بیجودی طاووس نر اهم نغمه بار آمده
بلبل زکنو ز شغف دارد نوای چنگ و دف / لحن چکاوک یکطرف با صوت مزمار آمده
صوفیت کافکند از صفا سجاده زر هوا / یا پاره ابری برسما بالای کهسار آمده
چون زاهد خشک از زر جا خرقه‌ئی مستغرق / که چون قلندر در بر تسبیح و زنار آمده
گل رایه دفع عطش ابر کرم بیل ایلش / از ریزش باران خوش باران اشکبار آمده
آتش فشان برق از هوا چون تیغ اهل غیور / شیر مشرق را لوا هر دم نگونسار آمده
آوازه رعد آنچنان زهره شکاف جاهلان / یا شیر حق نعره زنان در رزم کفار آمده
آن ماه که شق شد از اشارت دست خدا / ساقی زبرت صد رکش با بوی عطار آمده
شاهنشه عالم نبی بخشنده خاتم نبی / فخر بنی آدم نبی گرپدو سالار آمده

هم اول د

هم اول و هم آخر او هم ظاهر و هم باطن او / هم غایب او هم حاضر او در جلوه اطوار آمده
رایت فراز تیغ زن مرحب کش و عنتر شکن / خندق جه و خیبر شکن کش نعت کرار آمده
جولان گر دشت احد خونریز عمرو عبدود / بس جان کشیده از کالبد ما غیر فرار آمده
شیر فلک در جنب او جنگ ملک در جنگ او / ببر بیابان زاهنگ او مسکین بزنهار آمده
عمر محبی را سره گمراه را هادی ره / در عدل او گرگ و بره باهم غمخوار آمده
هفت آسمان با گفتگو کاه تک و بیگاه پو / در زیر ران حکم او چون خنگ رهوار آمده
یکمدح او بنجمه چون آیت تقول / یکهجو از خصم زبون النار و للعار آمده
سلمان مسلمان از دمش بودر یکی رشح از نمش / قربان خاک مقدمش مقداد و عمار آمده
در راه آن فخر عرب بردار شد با صد طرب / چیده از لبش یک رطب میثم که تمار آمده
زانسکه در هر جوش خوشم و از هر جنبش جان و دلم / وانیکه زطبع دلکشم مطلع به تکرار آمده
این هفت بحر اخضری از شحنه زرتار آمده / نه گنبد نیلوفری شقیت زانبار آمده

شاه غضنفر فر علی ضرغام از در در علی / قمقام موج آور علی صمصام پیکار آمده
دریای تقوی را تنش بر دورع پیراهنش / جام ضمیر روشنش مشکوة انوار آمده
قول سلونی در دلو رمع الدین شاکرد او / پروانه دیش بر گرد او هفت سبع سیار آمده
هر ساعت از رمز فری یک بد از دامش دری / تا برده بر زانو سری کشاف اسرار آمده
گاه بشن گوهر فشان در جم عیسی مکسان / نهج البلاغه یک فشان زان لعل در بار آمده
بنیش خضر تابان صدش طفلک گاه ابجدش / تیلوه امه شامهش از نزد دادار آمده
سلطان لاهوتی حشم قاآن ناسوتی قدم / دیبان طالوتی شیم کش دین بهنجار آمده
روز وغا زشمشیر او خصم دغا ناچیز او / در سهم تیغ تیز او منکر باقرار آمده
هم ماکیان از وی حمی هم قاطلان وبعفل / هم مارقان چون خر بگل پا درم زنگار آمده
بر لته بندش پلان صیه کمندش پردلان / صد تغزل و صد ارسلان حکمش خریدار آمده
تا در دشتان او اهنگ کاستان او / میدان بهارستان او گر مهد جرار آمده
ثعبان بنگا تیر زن شیر اوژن شمشیر زن / ذیرکان بنجر زن عجوبه کردار آمده

حضمش همه خصم

خصمش همه خصم دغا مقصد آمان طغی / در طبع او دشت وغا چون بزم دلدار آمده
دی انجه در دام او کروبیان خدام او / پیغمبران از جام او سرمست دیدار آمده
یکگامش از روی زمین با بام چرخ هفتمین / ینبش ره چرخ برین چون کوه هموار آمده
آسوده خاک نجف فخر سلف فخر خلف / کش با صد انعام و تحف پیغام جبار آمده
مولای من آقای من برمن ببین و رای من / کز طبع شور افزای من مطلع بیم بار آمده

ای کز طفیلت آدمی نو نو پدیدار آمده
اندک ترین جودت ببین خروار خروار آمده

الکواز مدینه لاجرم در بوستان فخرام / سوی مداین صبحدم یکگام بردار آمده
با جاش آصف کودکی او قات خضرش زودکی / ملک سلیمان اندکی ایام عمار آمده
عیسی بمهد از نطق خوش گر زد دم وف خمسش / در راه بطن مام آن تیز ناخن شیر پیکار آمده
بی‌ضیغ چه گویم بهل بیش از آن پاک دل / در رزم عنبی متصل فاش و نهان دار آمده
که در زمان که در بلا که در زمین که در سما / این آیت کورا چون خدا اغنای تیار آمده

خود قبه

خور قبه از خوان او همه نیلا ز کران او / تیر الست بکمان او جوشن جهان دار آمده

تیری که جست از شست او تحرفته جا در ره نکو / بر چهره بشت عدو تا پر سوفار آمده

تا ذوالفقار انگیخته کش تیغ زنده روم و حبش / باج و خراج حبش کوش ز چین و بلغار آمده

اندر بهشت تو با کر و فر دهای هر و / پر دو بال عزم او جعفر که طیار آمده

اقطاعش از خط حسن با شطارهای بمدون / با این همه ملک و مکن از شاهان شعار آمده

بنقش بر تن سلیمان یعنی ز فرمان بر مثال / چیستش بند و بریان کم ورق بتعداد آمده

تو تش یک قرص جوین با نخبه گشته عجبی / کل شکر و شهد انگبین در ذوق او خار آمده

هر دم طلاق این جهان جاری بر الفاظ زبان / ام الکتاب رو هم نهان زان قحبه بیزار آمده

صحت زبای شرین لبی در حب نفس تن بی / اقرار کن کش در نبی اوصاف بسیار آمده

در نفی اکنون خنجر کش بر تخم دزدوس تخم کن / اعدای او را شتم کن کاعداش غدار آمده

صد لعن بر سعید اشتم بر اول دوم سیم / لعنی که با طاق و طرم از عرش جبار آمده

[illegible]

هذا قصيدة فرزدق في شأن مولانا سيد الساجدين وإمام الزاهدين علي بن الحسين صلوات الله عليه زين العابدين قد خمسه الجناب المستطاب المتعالي عن التوصيف والألقاب الحاج المكرم الأسعدي الحاج عبد النبي البغدادي لا زال في أمان الله ومؤيدا بنصر الله

نورٌ من الله إن شاهدت طلعته / شاهدت من أحمد المختار بهجته

وإن تجاهلت أو أنكرت نسبته / هذا الذي تعرف البطحاء وطأته

والبيت يعرفه والحل والحرم

من سادة لو ملكنا الدنيا لأجلهم / رب السماء وبأي خلق مثلهم

إذا بدا قيل تبيانا لفضلهم / هذا ابن خير عباد الله كلهم

هذا التقي النقي الطاهر العلم

فالبيت يشتاق إذ يمشي بساحته / سرور ممنوع مشاء في باحته

وإن تغشاه نور من ملاحته / يكاد يمسكه عرفان راحته

ركن الحطيم إذا ما جاء يستلم

يحيي القلوب اللواتي متن مبسمه / وهالكا نخرت في الترب أعظمه

أقول قولي ذا والله يعلمه / لو يعلم الركن من قد جاء يلثمه

لقبل الركن منه وطئ القدم

قواعد البيت فيه طال طائلها / وفيه بعثت لعبد المثيل نائلها

إن الأئمة لا تخفى دلائلها / إذا رأته قريش قال قائلها

إلى مكارم هذا ينتهي الكرم

هذا ابن من قد غدا جبريل سائله / هذا ابن من أغدق الباري منازله

هذا ابن من نقصد الأملاك كاهله / هذا ابن فاطمة إن كنت جاهله

بجده أنبياء الله قد ختموا

زين العباد لسعي في تعبده / تبكي الملائك ليلا في تهجده

أعظم به من إمام من تمجده / ما قال لا قط إلا في تشهده

لولا التشهد كانت لاؤه نعم

سادات البرية طرا في نجابته / وفاق كل قريب في قرابته

بجده حين يبدو في خطابته / يغضي حياء ويغضى من مهابته

فما يكلم إلا حين يبتسم

إذا مشى سبقت أنوار طلعته / للناظرين وحيث قيل دونه

وإن دجى ليل إشكال بظلمته / ينشق نور الهدى عن صبح غرته

كالشمس تنجاب عن إشراقها الظلم

مبولة لم تزل في الله دمعته / معلومة في رضاء الله شرعته

ملتفة بحمى الإسلام منعته / مشتقة من رسول الله نبعته

طابت عناصره والخيم والشيم

لكل فضل اله العرش اهله ... وبالتقى والعلى والعز جلله
ان قلت ويحك كيف الخلق ذلله ... الله شرفه قدما وفضله
جرى بذلك فيه اللوح والقلم

خذ ويك للدين والدنيا حميته ... تربح ولا تقتضى الا قضيته
فالله قد جعل الدنيا رعيته ... من يعرف الله يعرف اولويته
فالدين من بيت هذا ناله الامم

برم الاماجد فى الدنيا ونقضهم ... فيه ونقلهم عنه ونقضهم
يقول هذا الفتى للبعض بعضهم ... من معشر حبهم دين وبغضهم
كفر وقربهم منجى ومعتصم

اعطى الجواهر من ماء لزائره ... والميت احياه اذ اوحى بناظره
من كان ذا فعله فى حال ظاهره ... فليس قولك من هذا بضائره
العرب تعرف من انكرت والعجم

هنيت بالفوز يا من فى ولايتهم ... تحيى سعيدا وتسعى تحت رايتهم
ايقنت مذ جاء نص فى ولايتهم ... لا يستطيع جواد بعد غايتهم
ولا يدانيهم قوم وان كرموا

هم الليوث ليوث الحرب ما وهمت ... يوما ولا نكلت كلا ولا سئمت
هم النعيم لعبد بالتقى نعمت ... هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت
والاسد اسد الشرى والراى محتزم

انوار قدس ولكن من تشفهم ... اشخاص انس ولكن من اعفهم
لم ابلغ الوصف لكن بعض وصفهم ... لا ينقص الجود بسطا من اكفهم
سيان ذلك ان اثروا وان عدموا

سادت بهم عصبة نالت بشربهم ... ماء المحبة والتقت بحزبهم
فهل ترى مثلهم ناسا بقربهم ... يستدفع الضر والبلوى بحبهم
ويستزاد به الاحسان والنعم

يستبشر البشر ان لاقاه بشرهم ... وينطوى النذر ان وافاه نشرهم
يكفيهم من عظيم الشان قدرهم ... مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
فى كل بدء ومختوم به الكلم

سلم المهيمن مشروط بسلمهم ... وحكم ما ظلموا احكم ظلمهم
تعى البصائر عن ادراك حلمهم ... هم الطه وفى انوار علمهم
الى طريق الهدى يستبصر الامم

وهم اصول بنص الذكر طاهرة ... والنجم فى سماء المجد زاهرة
تكفيهم رتبة كالشمس ظاهرة ... لولاهم لم تكن دنيا واخرة
ولا سماء ولا لوح ولا قلم

خذها كما شئت قد جاءتك راغبة ... بزعم انفك للامثال ضاربة
وان اردت عن التطويل نائبة ... فليس ايجاد هذا الخلق قاطبة
الا ليعلم هذا الخلق فضلهم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا الذى ضمن القران مدحته ... هذا الذى ترهب الاساد صولته
هذا الذى تحسد الامطار منحته ... هذا الذى تعرف البطحاء وطاته
والبيت يعرفه والحل والحرم

هذا ابن من زين الدنيا بفخرهم ... واوضحوا ديننا فى صبح علمهم
واخصبوا عيشنا فى قطر جودهم ... هذا التقى النقى الطاهر العلم
هذا ابن خير عباد الله كلهم

هذا الذى لم يخب فى الدهر قاصده ... هذا الذى لم يكذب قط حامده
هذا الذى ما وفى الحرب ساعده ... هذا الذى احمد المختار والده
وابن الوصى الذى فى سيفه النقم

هذا الذى لم يحاكى البحر نائله ... هذا الذى نجم البادى فضائله
وشابه الزاهر الزاهى شمائله ... هذا ابن فاطمة ان كنت جاهله
بجده انبياء الله قد ختموا

هذا الذي إن يصل فالله عاضده هذا الذي إن يقل فالذكر شاهده
هذا الذي جحد الرحمن جاحده هذا علي أمين الله والده
أمست بنور هداه تهتدي الأمم

هذا الذي حل منه في العلا الكمد هذا الذي ما حوى إقدامه أسد
هذا الذي للموالي دائما عضد هذا ابن حيدرة الكرار لا أحد
إلا لهذا عليه الفضل والكرم

هذا الذي نثرت درا براحته وحيرت كل ذي عقل براعته
ومن قلاه فلم تربح بضاعته هذا الإمام الذي ترجى شفاعته
يوم المعاد إذا ما النار تضطرم

هذا الذي ذاب عنه قلب حسده هذا الذي فاض بحر الجود من يده
هذا الذي قط لم يكذب بموعده ما قال لا قط إلا في تشهده
لولا التشهد كانت لاؤه نعم

هذا الذي فيه سيف الحق قد نحلا هذا الذي من نجاه لم يصبه أذى
ومن يعاديه في النيران قد نبذا من يعرف الله يعرف أولوية ذا
فالدين من بيت هذا ناله الأمم

كل بدر منه والظلما قد اعتكرت كل طود يثبت والأرواح قد شجرت
كل غصن يهتز إذ ريح الشتا خطرت ينمى إلى ذروة العز التي قصرت
عن نيلها عرب الإسلام والعجم

هذا ابن من قط لم تحجب فضائله من ذا يفاخرهم ومن ذا يباحله
هذا ابن من عم كل الناس نائله إذا رأته قريش قال قائلهم
إلى مكارم هذا ينتهي الكرم

هذا الذي فاقت الأقمار طلعته من ليس ترقى لخوف الله دمعته
هذا الذي ألبس التنزيل نعمته مشتقة من رسول الله نبعته
طابت عناصره والخيم والشيم

تاهت عقول الورى في حسن سيرته حارت عيونهم في حسن صورته
إذ الضلال دهى يوما بظلمته ينشو نور الهدى من نور غرته
كالشمس تنجاب عن إشراقها الظلم

هذا الذي فاق قسا في فصاحته وفاق حاتم طي في سماحته
فهل درى اللبيب من يمشي بساحته يكاد يمسكه عرفان راحته
ركن الحطيم إذا ما جاء يستلم

هذا الذي لم يماثل في نجابته هذا الذي فاز من يغنى بطاعته
إذا أتى نحوه العافي بحاجته يغضي حياء ويغضى من مهابته
فلا يكلم إلا حين يبتسم

في مدحه قول كل الناس متفق وفي محياه بدر الحسن متسق
ومن شذاه ريح المسك منتشق في كفه خيزران ريحه عبق
من كف أروع في عرنينه شمم

هذا الذي قدره فوق السماء سما هذا الذي لم يزل للمجد متمما
يمينه لم تزل تهمي لنا كرما كلتا يديه غياث عم نفعهما
يستوكفان فلا يعروهما عدم

برغم مبغضه الرحمن كلمه وبالبهاء وبالأنوار جمله
وللعلوم اللدنيات حمله من جده دان فضل الأنبياء له
وفضل أمته دانت له الأمم

مفخم كل من في الأرض شاكره مكرم خالق الأكوان ناصره
مهذب ما له مثل يناظره سهل الخليقة لا تخشى بوادره
يزينه خصلتان الخلق والكرم

من معشر عن عظيم الجرم قد صفحوا حساده قط ما فازوا ولا نجحوا
أتباعه في بحار الجود قد سبحوا حمال أثقال أقوام إذا فدحوا
حلو الشمائل تحلو عنده نعم

له الفضائل في الدارين قد جمعت   ومن محياه شمس اليمن قد طلعت
ورايه الجود في كفيه قد رفعت   عم البرية بالاحسان وانقشعت
عنها الغباوة والاملاق والعدم

قلوب اهل الولا طربت بسيرته   وكيف لا وهو قد طابت سريرته
وشابهت سيرة المختار سيرته   لا يخلف الوعد ميمون نقيبته
حسب الثناء اديب حين يعتزم

في حسن باطنه مع حسن ظاهره   قد فاق وهو فرد في مفاخره
ففضله ليس ذو علم يحاصره   فليس فوقك من هذا يضاهره
العرب تعرف من انكرت والعجم

مبجل من اناس جل عبدهم   لانه قد سما الافلاك مجدهم
وشاع في سائر الآفاق مدحهم   من معشر حبهم دين وبغضهم
كفر وقربهم منجى ومعتصم

السيف والرمح والاقلام تخدمه   والله من كيد من عاداه يعصمه
قد سر قلب الصفا والحجر مقدمه   لو يعلم البيت من قد جاء يلثمه
لظل يلثم منه ما وطا القدم

من معشر اوضح الباري محبتهم   واحكم الله في القرآن حجتهم
ولم يزل فائزا بالصدق لهجتهم   ان عد اهل التقى كانوا ائمتهم
او قيل من خير اهل الارض قيل هم

المؤمنون جميعا تحت رايتهم   قد ابصروا بصباح من هدايتهم
وقد دعوا في رياض من رعايتهم   لا يستطيع جواد بعد غايتهم
ولا يدانيهم قوم وان كرموا

افعالهم بالتقى والرشد قد وسمت   هماتهم قد علت فوق السما سمت
بين الندا والوفا ايامهم قسمت   هم الغيوث اذا ما ازمة ازمت
والاسد اسد الشرى والباس محتدم

قد طرزوا حلل العليا بفخرهم   وانقاد كل اخي عز لعزهم
قوم اذا طرقت ابوابنا النقم   ليدفع السوء والبلوى بحبهم
ويستزاد به الاحسان والنعم

لا يثمر الرشد الا غصن هديهم   لا يطلع السعد الا افق مدحهم
لا يذبح الفقر الا سيف بذلهم   لا يقبض العسر بسطا من اكفهم
سيان ذلك ان اثروا وان عدموا

لم تحو شمس الضحى يوما صباحتهم   كلا ولا حاز ذو علم رجاحتهم
ولا حوى الغيث هطالا سماحتهم   يابى لهم ان يحل الذم ساحتهم
خيم كريم وايد بالندى هضم

علومهم حيرتنا في عجائبها   اكفهم عمرتنا في سحائبها
انوارهم بهرتنا في ثواقبها   بيوتهم من قريش يستضاء بها
في النائبات وعند الحكم اذ حكموا

ايام اتباعهم حفظ بلا نكد   وكف اعدائهم كف بلا عضد
وشمس عليائهم لم تخف عن احد   به لهم شاهد والشعب من احد
والخندقان ويوم الفتح اذ صدموا

يوم البصيرة كم ارضى مناصلهم   ويوم صفين كم اروى ذوابلهم
ووقعة النهر كم اصفت مناهلهم   وخيبر وحنين يشهدان لهم
وفي قريضة يوم صيلم قتم

يجري بامر الاله الخلق امرهم   مسلم عند كل الناس فخرهم
بذكرهم صدع القرآن ذكرهم   مقدم بعد ذكر الله ذكرهم
في كل بدو ومختوم به الكلم

يا رب فاغفر لمنشيها الذي سبقا   وللذي جاء بالتخميس متسقا
وللذي قد قرا منظومها العبقا   وللسامعين وسلم ما السحاب سقا
على النبي كذا الآل اولوا الكرم

قد تم بعون الله تعالى

١٢٦٩





هذا تاريخ من كلام حاج عبد النبي البغدادي ايده الله تعالى
لبناء احمد خان الخوئي لتجديد مشهد العسكريين على مشرفهما
ما لا يحصى من التحيات والصلوات والتسليمات الزاكيات

ارقلت شتاقة والليل عسعس ... ودعيل الشوق في الاحشاء
تترامى كلما عن لها ... غامض البرق او الصبح تنفس
وترى القوم سكارى فوقها ... من عقار الشوق لا الخمر المدنس
كلما حنت غراما اسبلت ... مقل الاجفان كالتبر المكلس
تنتحي حضرة قدس اصبحت ... لكتاب الله والتاويل مدرس
حضرة حلى بها سبطا هدى ... طاب منها منبت زاك ومغرس
تلك سامرا فخرا بهما ... فلعمري بهما اصبحت مقدس
قلد الوسمي اجياد الربى ... منك عقدا من نفيس الله انفس
وعلى قبريك والقائم في ... شرعة الانصاف والملك المروس



صلوات وتحيات بها ... يصبح الادجن في الايام اشمس

قلت في عليا كلما ارخوا ... اخلعن نعلك في الواد المقدس

وله ايضا

انا عبد النبي دنيا واخرى ... وبنيه وصحبه الطاهرينا

وبحبي لهم وبغض عداهم ... ضرب الله لي طريقا امينا

افاخشى خطيئة ووالاتي ... شفعاء العصاة والمذنبينا

ايضا له هذا التخميس والملتق لابي نواس

نعت اهل الزمان بالشعر قدما ... وكستني به البلاغة قدما

وبذا مذ عرفت برا وبحرا ... قيل لي انت اشعر الناس طرا

بالمعاني وبالكلام البديه

لو رات شعرك البليغ عوام ... طربت فيه واعترتها هيام

يا سميري وانت خير همام ... لك من جوهر الكلام نظام

يخجل الله في يدي مجتنيه

انت راس

انت راس ولات فيه الروسا ... وتبهذيبه سررت النفوسا

يا اخا المجد لا صحبت النحوسا ... فلماذا تركت مدح ابن موسى

والخصال التي تجمعن فيه

انا في منصب عديم كلام ... اذ مقام له اجل مقام

ولقد لي تحير واحترام ... قلت لا استطيع مدح امام

كان جبريل خادما لابيه

تمايه ماشاق قلبي بعده ... مغنا سوى مغنا باكناف الغري

مغنا حوى قبرا حوى جسدا حوى ... صدرا حوى علم النبي الاطهر

المرتضى الكرار اشرف من مشى ... فوق البسيطة من قديم الادهر

الله صفاه وصفا ولده ... من كل منقصة وعار معير

لولاه لم يوجد لبنت محمد ... كفو لعد ولن ترف لمهر

والسابقون السابقون بحقه ... نزلت وهذا قول كل مفسر

لحاجي عبد النبي البغدادي رحمه الله

بني احمد لا زال يلمع نوركم ... ولترى بآفاق الجلال بدوركم

ومذ حركت شوق القلوب فتورکم ... اتيناكم من بعد دار نزوركم

وكم منزل بكى لنا وعوان

ابينا جميل الناس غير جميلكم ... وقلنا هدينا باتباع دليلكم

فلما نزلنا تحت ظل ظليلكم ... نسائلكم هل من قرى لنزيلكم

بملء جفون لا بملء جفان

ايضا

ورب ناس طلاب العيش اشغلهم ... عن رتبة المجد في الدنيا واغفلهم

ومذ راوني بفن المدح اكملهم ... قالوا امتدح لامير النحل قلت لهم

مدحي ومدح كل فرد من بعض معناه

ملك لعلياه املاك السما خدم ... وماجد في معالي مجده قدم

ان رمت مدحته فالراي منعدم ... ماذا اقول بمن داست له قدم

في موضع وضع الرحمن يمناه

كم ليلة بت والاوهام تطمعني ... في حصر معناه والاخطار تدفعني

وكلما قلت فيه ليس يقنعني ... ان قلت ذا بشر فالعقل يمنعني

واختشي الله من قولي هو الله

ايضا له رحمه الله

تذكر مذ طال النوى فتحسرا ... وجاد بدمع كالعقيق اذ اجرى

وان هاج جمر الشوق نادى مكررا ... بني احمد يا خيرة الله في الورى

سلام عليكم ان حضرنا وان غبنا

تسلى قلوب العارفين بذكركم ... ولتزهى ... العارفين باثركم

عَلِمنا يقيناً اذ سررنا ببركم طهرتم فطهرنا بفاضل طهركم
وطبتم فمن آثار طيبكم طبنا

علونا الورى طراً بفضل علائكم وسدنا كما سدتم بحسن بلائكم
ولما رضعنا ودكم من امائكم ورثنا من الآباء عقد ولائكم
ونحن اذا متنا نورثه الابنا

بنى الزهراء كم حارت عقول بمدحكم وكم عجزت فحول
ومالى بمدحكم قول اليكم كل مكرمة تؤول
اذا ما قيل جدكم الرسول

سموتم بالمواهب والعطايا وسدتم بالنهى كل البرايا
فيا اسد المعامع والقضايا ابوكم خير من ركب المطايا
وامكم المطهرة البتول

سلوت بحبكم عن كل لوم وفزت بمشربه بغير سوم

وافخر منكم

وافخر منكم فى كل يوم اذا افتخر الانام بجب قوم
بجد منكم تفاخر جبرئيل

وانتم افصح الفصحاء نطقا واكرم من مشى خلقا وخلقا
وسادات الورى غربا وشرقا وفيكم انزل القرآن حقا
فماذا فى مديحكم اقول

ابا حسن انت انت صراط المهيمن لو انصفوكا
وانت جعلت قريشاً عبيداً ولولا حسامك كانوا ملوكا
وانت المقدم فى النائبات وعند الخلافة لم اخروكا
ولكن اخروا اخطهم ولو قدموا خطهم قدموكا

کسر الشیشة عبک تسقی الارض شرابا قلت من شدة وجد لیتنی کنت ترابا

رباعی

بکت سلمی غداة البین لما رات دمعی تخضب بالدماء

فضمتنی مودعة وقالت چه بودی کو بنودی اشنائی

رباعی

رای المجنون فی البید اکلبا فمد له من الاحسان ذیلا

فلاموه علیه وعنفوه فقال رایته بدیار لیلا

مخمس

لما تجلی علی رغم العدی قمری یختال مبتهجا کالغصن فی الثمر

افدیه اذ جائنی یسعی بلا حذر یقول لی صف عذاری وصف مفتکر

وقد جنتی تلت خذیا صنعة الباری

وصف المحاسن غیری لیس یحسنه ولیس غیری فی العشاق یتقنه

یا جوهرا شف معناه ومعدنه هذا عذارک نمام ومسکنه

نار بخدیک والنمار فی النار

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ایدک الله که هیچ علمی بخوبی وبهی علم موسیقی نمیرسد چنانکه حضرت امیر المؤمنین حیدر علی چون بعلم موسیقی رسیدند فرمودند که این علم بسی غریب وعجیب است وهر که این علم را فرا گیرد خوب وپسندیده باشد در نزد مردم پوشیده نماند که ازخوف ساقه چهل ساله این علم را اهل لهو ولعب وساز ونواست ودیگر چون قالب حضرت ادم افتاده بود حضرت رب العزة ملکی را فرمود که قالب ادم را ببیند واو بر اواز حزین در تن او بخوانند وکویند ان اهنک راست بود که ان ملک خواند چون روح از خاک وزمزمه استماع نمود بسیار فرح خاطر او را دست داد واز حالی بحالی شد پس انکه بقالب ادم در امد که مشاهده نماید که این چه نواست انکه از حق تعالی امر شد که دیگر بیرون نباید حضرت ادم برخواست وشکر حق تعالی بجا اورد وسجده کرد وگفت الحمد لله رب العالمین وبپا برخواست پس بجهت همین فضیلت این علم بیشتر است از جمیع علمهاست ودیگر هیجده هزار عالم مشهور است شش هزار عالم حیوانات وشش هزار عالم نباتات وشش هزار عالم جمادات است وهیچ شیئی نیست که بتسبیح وتهلیل حی لا یموت مشغول نباشد وباید دانست که جمیع اشیا را بر اهنگ واصول ونغمه میباشد واگر کسی از اهنگ اینان بی اصول باشد ملال در ذات ایشان بهم میرسد که چرا این نغمه بی اصول بر امده است باید دانست که این نغمات ومقامات را مجموع از وحوش وطیور برداشته اند ودیگر هر مقامی از مقامات دوازده گانه دو شعبه وهر دو مقام را یک اوازه وچهار گوشه وسه پرده قرار داده اند

روح مراد در امدن بقالب ادم [illegible]

که مجموع دوازده مقام وبیست وچهار شعبه وشش اوازه وچهل وهشت گوشه وسی وشش پرده باشد واصول را هفده قرار داده اند ودایره مقامات وشعبه وگوشه در ان صفحه است وباید دانست که هر مقامی به برجی منسوب است چنانکه از این جدول معلوم میشود

جوزا راست	سرطان بوسلیک	حمل عراق	ثور حسینی	اسد رهاوی	سنبله نوا
میزان بزرک	عقرب اصفهان	قوس عراق	جدی زنکوله	دلو حجاز	حوت کوچک

کوشت
مایه
شهناز
سلمک
نوا
بزرک
رهاوی
بوسلیک
عراق
صفاهان
زنکوله
راست
ماهور
همایون
نهفت
نیشابورک

وبدانکه هر مقامی که خوش اینده است بطابقه ملسوبست بدین طریق

راست سرکاه چهارکاه حسینی نوا

از برای حکام از برای مردم سپاه برای مردم هند برای زنان برای مردم روم

مخالف عراق غزال چهارکاه پنجگاه نشابور عشاق

از برای مردم خراسان برای مردم سبزچهره برای مردم سیاه‌چهره برای مردم سفیدچهره

سرکاه حجاز زنکوله وباید دانست که هر مقام از چیزی برداشته

برای مردم کهن‌سال برای جاهلان شده است وپستی وبلندی اورا کوشه

دانسته اند بدینطریق

راست	عشاق	حسینی	عراق
ناله اسرافیل	ناله خروس	ناله از اسب	ناله از کاو
پستی مرقع / بلندی پنجگاه	پستی زابل / بلندی اوج	پستی دوگاه / بلندی محیر	پستی مخالف / بلندی مغلوب
بزرک	**کوچک**	**زنکوله**	**حجاز**
ناله از کبک	ناله از طفل شیرخواره	ناله از جرس شتر	ناله از درازکوش
پستی همایون / بلندی نهفت	پستی رکب / بلندی بیات	پستی چهارگاه / بلندی از عراق	پستی سه‌گاه / بلندی حجاز
اصفهان	**رهاوی**	**بوسلیک**	**نوا**
ناله از گوسفند	ناله از کلاغ	ناله از شیر	ناله از بلبل
پستی نیریز / بلندی نشابور	پستی نوروز عرب / بلندی نوروز عجم	پستی عشیران / بلندی نوروز صبا	پستی نوروز خارا / بلندی ماهور

وبدین طریق نظم این جدولست

حسینی که مقامات است خونریز | روی آمد دوکاهش با محیر نیز
مقام راست کنج پنجگاه هست | مرقع لازم او پنجگاه هست
نه سازی پرده عشاق را راست | بغم در زابل و در اوج اسناد
نوا را کوی افتاد در جهان شور | بود نوروز خارا فرع ماهور
حجاز آمد بکیر نخل ثمردار | سه‌گاه هست حصار آن نخل را بار
ز اصفهان کسی کو کرد آگاه | به نیریز و نشابورش بود راه
مقام کوچک ار دانی توانی | کرد در رکب بیاتی بیت خوانی
رهاوی مثل نوروز عرب رام | بنوروز عجم بو کرد آرام
چو بوسلیک را از پرده بنواز | عشیران صبا را داد آواز
عراق عشرت افزوداست مطلوب | کهی روی مخالف گاه مغلوب
پس از زنکوله آمد نغمه عنوان | نماید چهارگاه انگاه عراق
بزرک آمد چو چنگ ساز کرده | همایون نهفت از وی دو پرده
دو فرع از بهر هر اصلی نشان یافت | کنون باید زنیرنکش عنان ساخت
حسینی هست با هر اصل اوجی | چه دریابی که باشد فهم موجی

نوا را است کافتاد در جهان شور

حسینی فرع اول راست خانی | بود فرع دوم را اوج ثانی
بدین ترتیب تا اخر نوشتم | بوی بودار زین تجهی که کشتم

باید دانست که خواننده چون بوسر ساز و نوا رود اول شد دوکاه نماید واز او بچهارکاه وحسینی رود از حسینی بعشیران واز عشیران به پنجگاه اید وکوچک نماید واز انجا به بزرک رود واز بزرک بنوروز عرب رود وبلندی او کوشت است وکوشه را بنماید واز کوشه بنوروز خارا رود واز او بنوروز عجم واز نوروز عجم بحسینی وبدوکاه رود وشد کند که بعضی بزرکان که این علم را اقرار داده اند وشد دوم که او را راست کویند باید صاحب مقام اول شد راست کند واز او بچهارکاه رود واز انجا بوسلیک رود واز انجا به پنجگاه عود کند چون پنجگاه نمود سلیک نماید واز سلیک به اصفهان واز اصفهان نیریز وباز با اصفهان امده عشاق نماید واز او بنوا رود واز انجا بیات بنماید واز انجا به نوروز عرب واز انجا به بسته نکار واز انجا به ماهور واز او بنشابورک رود وباز کند به پنجگاه رود وبراست شد کند شد سوم که مخالف بوده باشد یعنی چون مخالف شد از او بعراق رود واز او بسه‌گاه واز او بمغلوب اید وباز بسه‌گاه عود کند واز او بمغلوب اید وباز بسه‌گاه عود کند وبجای از رود وکردانیه بیاید واز کردانیه بعراق اید ودر مخالف شد کند شد چهارم که ابراشد اوج کویند

وان چهارکاه هست باید اول چهارکاه شد کند واز او بغزال رود چون بچهارکاه بیاید زنکوله بنماید وبرکب بیاید واز او به بیات واز او بعجم واز عجم بنشابورک واز او بعراق واز عراق بمخالف رود واز او بچهارکاه رفته عود نماید

وباید دانست که هر محلی از ساعات روز مقامی خوش اینده است چنانکه پیش از افتاب در محل بامداد نوروز صبا ودوکاه وحسینی بکار اید و چاشتگاه پنجگاه وکردانیه وراست بکار اید نماز ظهر عشاق ونوا ونشابورک بکار اید نماز عصر الی لخوروز باشد عراق ومخالف وچهارکاه بکار اید واخر شب عشیران وماهور وبزرک وکوچک بکار اید والله اعلم

